

رهبر عزیز
نگاهی به درون کره شمالی



جنگ جین سونگ
ترجمه مسعود یوسف حصیر چین

فهرست

- مقدمه مترجم فارسی..... ۹
یادداشت مترجم انگلیسی..... ۱۳
پیشگفتار: مه ۱۹۹۹..... ۱۷

بخش اول: دیکتاتوری

۱. جنگ روانی..... ۳۵
۲. رفتن به خانه..... ۵۷
۳. زادگاه زیر و زبر شده من..... ۷۳
۴. جرم سرک کشیدن به آن سوی مرز..... ۹۱
۵. گناه خداحافظی..... ۱۰۵
۶. در تیررس..... ۱۱۵

بخش دوم: فراری

۱. «یانبیان به جهان می نگرد و جهان به یانبیان!»..... ۱۲۷
۲. پاپوش قتل..... ۱۳۹
۳. وقایع سالانه خاندان کیم..... ۱۵۷
۴. عملیات های مجرمانه..... ۱۷۵

۵. زنان کره شمالی را مثل «خوک» می فروشند ۱۹۳
 ۶. درماندگی ۲۰۹
 ۷. بدرود یانگ مین ۲۲۱

بخش سوم: آزادی

۱. از یانجی به شنیانگ ۲۳۵
 ۲. دیدار سرنوشت ساز با وانگ چورین ۲۵۳
 ۳. معلم پیانو شدن ۲۶۷
 ۴. استراتژی کیم جونگ ایل ۲۷۹
 ۵. دیدار با «همسر آینده»ی چورین ۲۹۳
 ۶. رژیم قاتل ۳۰۷
 ۷. زنده باد آزادی! ۳۱۹
 مؤخره ۳۳۳
 کلام آخر: آینده کره شمالی ۳۴۱

مقدمه مترجم فارسی

کره شمالی، یا آن طور که خودشان می‌گویند جمهوری دموکراتیک خلق کره، به استراتژی پرده آهنین اعتقاد دارد و کیم جونگ ایل، دومین رهبر این کشور، گفته بود: «ما باید کشورمان را در مه غلیظی نگه داریم تا دشمنان چیزی در موردمان نفهمند.» شاید به همین دلیل است که اتفاقات این کشور برای بسیاری از مردم جالب است؛ البته اظهار نظرهای مسئولان این کشور و همچنین فعالیت‌های تحریک آمیزش هم در این مسئله بی تأثیر نبوده است.

در بهار سال ۱۳۹۲، در فضای مجازی، تصویر شین دونگ هیوک^۱ را دیدم، با این توضیح که او اولین و تنها شخصی است که در یک اردوگاه کار کره شمالی به دنیا آمده و توانسته است از آنجا فرار کند. پس از جستجوی بیشتر متوجه شدم بلین هاردن،^۲ که سال‌ها برای واشینگتن پست در شرق آسیا فعالیت می‌کرده است، پس از مصاحبه‌های فراوان با شین دونگ هیوک داستان زندگی او را نوشته و نحوه عملکرد سیستم اردوگاه‌های کار و همچنین خود کشور کره شمالی را به خوبی توضیح داده است. در گذشته هم کتاب‌هایی درباره اردوگاه‌های کار نوشته شده بود، از جمله آکواریوم‌های پیونگ یانگ^۳ که به زندگی کانگ چول‌هوان^۴ و ده سال زندانی بودن وی در اردوگاه ۱۵ می‌پردازد. در اردوگاه ۱۵ قسمت بازپروری یا «دوباره انقلابی کردن»

1. Shin Dong-hyok

2. Blaine Harden

3. *Aquariums of Pyongyang*

4. Kang Chol-hwan

پیشگفتار: مه ۱۹۹۹

اندکی پس از نیمه شب، درست هنگامی که به تختخواب می‌روم، زنگ تلفن به صدا درمی‌آید. تصمیم می‌گیرم تا پیش از زنگ پنجم جواب ندهم، و دلم می‌خواهد تا آن موقع زنگ تلفن قطع شود. وقتی برای بار ششم زنگ می‌خورد، با خودم می‌گویم نکند صدای تلفن پدر و مادرم را از خواب بیدار کند. جواب می‌دهم. آماده‌ام با هر کسی که آن طرف خط است دعوایی حسابی راه بیندازم.

می‌گویم: «الو؟» به نظر می‌رسد در خانه ساکت صدای من از زنگ تلفن هم آزاردهنده‌تر است.

«من نماینده اول حزب هستم.»

با شنیدن این کلمات از جا می‌پریم و سرم به تکیه‌گاه تخت کوبیده می‌شود.

«دارم ترتیب‌گردهمایی ویژه‌ای را می‌دهم. تا یک نیمه شب خودت را به محل کار معرفی کن. کت و شلوار بپوش. در مورد این مسئله به کسی چیزی نگو.»

در این کشور عادت داریم از عجیب‌ترین دستورات هم خودبه‌خود اطاعت کنیم اما این مسئله نگرانم کرده بود که چرا شخص نماینده اول حزب به من دستور داده بود. او رابط حزب مرکزی با سازمان ماست. در شرایط عادی، با توجه به سمتم در سلسله‌مراتب سازمان، انتظار داشتم دستورات را از نماینده حزب در بخش ۱۹ یا قسمت ۵ بگیرم. از همه مهم‌تر، او از عبارت «گردهمایی ویژه» استفاده کرده بود. این عبارت معمولاً به بسیج نیروهای نظامی مربوط می‌شود. وقتی ایالات